

## **Mysticism and War Poetry in Khuzestan**

**Davoodreza Kazemi**<sup>1\*</sup>

*Ph.D in Persian Language and Literature, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Humanities, Shahid Chamran University, Ahvaz*

(Received: 25/04/2021 ; Accepted: 28/09/2021)

### **Abstract**

*ars are violent, cruel, deadly, and destructive. They have a bloody and destructive nature. If it is the only poetry of war, it has little to do with mystical mysticism. Mysticism does not align well with the violent and cruel nature of war. The emergence of each of them is related to a specific spirit - and also different - mysticism is more suited to a soft and calm temperament, while war is associated with violent and oppressive behavior. In the poetry of war, a blessed and useful connection is formed between the two realms of mysticism and war, which, ironically, also influences the outcome of war. Studies show that war poets express the emotions and experiences of warriors, martyrs, freedmen, missing, wounded, and martyrs. They also depict their status and position as they navigate through the seven valleys of their journey. By doing so, they guide warriors to adopt the roles of seekers and mystics. Mystics and seekers have unique states and authorities that differ from those of their predecessors. Their mystical method is very efficient, intensive, and dynamic.*

**Keyword:** *Mysticism, War, Khuzestan.*

---

1 . Corresponding Author: dk1325@iran.ir

## عرفان در شعر دفاع مقدس خوزستان

داود رضا کاظمی<sup>\*۱</sup>

دانش آموخته دکترای زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید چمران اهواز

(تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۲/۰۵؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۶/۰۷)

صفحات: ۳۷-۶۰

### چکیده

جنگ‌ها، حوادثی سهمگین، خشن، بی‌رحم، مهلک و مخرب‌اند. ذاتی خون‌ریز، ویران‌ساز و نابودگر دارند. شعر جنگ، اگر تنها و فقط شعر جنگ باشد ربط چندانی به عرفان و آموزه‌های عرفانی پیدا نمی‌کند. عرفان و آموزه‌های عرفانی هم با ذات خشن و بی‌رحم جنگ، تناسب چندانی ندارد. بروز و ظهور هر یک از آن‌ها به روحیه‌ای خاص - متفاوت - مربوط می‌شود، عرفان با خلق و خوئی نرم و آرام و جنگ با رفتاری خشن و ستیهنده، تناسب بیشتری دارند. بر اساس یافته‌های این پژوهش تحلیلی-توصیفی در شناخت پیوند میان عرفان و شعر جنگ، در شعر دفاع مقدس، میان دو حوزه عرفان و جنگ - به‌رغم تفاوت‌هایشان - پیوندی خجسته و سودمند شکل می‌گیرد که از قضا در سرنوشت جنگ نیز نقش مهمی ایفاء می‌کند. شاعران دفاع مقدس در جنگ سروده‌های خود با بیان حالات و مقامات رزمندگان، شهدا، آزادگان، مفقودین، مجروحین و ایثارگران از سوئی و از سوئی دیگر، با بیان درجه و مرتبه آن‌ها در طی کردن هفت وادی سیر و سلوک، رزمندگان را در جایگاه سالکان و عارفان قرار می‌دهند. عارفان و سالکانی که حالات و مقامات و طی طریق آن‌ها با اسلاف پیشین خود البته تفاوت‌هایی هم دارد. شیوه و مسلک عرفانی آن‌ها، بسیار زودبازده، فشرده و پویاست.

**کلمات کلیدی:** عرفان، شعر جنگ، شعر دفاع مقدس خوزستان.

۱. \* نویسنده مسئول: dk1325@iran.ir

## ۱- مقدمه

عرفان «طریقه‌ای است که در کشف حقایق جهان و پیوند انسان و حقیقت، نه بر عقل و استدلال، بلکه بر «ذوق» و «اشراق» و «وصول» و «اتحاد» با حقیقت تکیه دارد و برای نیل به این مراحل، دستورات و اعمال ویژه‌ای را به کار می‌بندد» (یثربی، ۱۳۷۰: ۳۳). این دستورات و اعمال که همراه با آداب و اوراد مخصوصی اجرا می‌شوند، روشی مدون و شناخته‌شده دارند که به آن «سیر و سلوک» می‌گویند و رهروان و سالکان طریقت عرفانی، رفته‌رفته، در طی کردن مراحل سیر و سلوک عارفانه خود، به «حالات و مقاماتی» می‌رسند که درجه و مرتبه عرفانی آن‌ها را نشان می‌دهد. رسیدن به این حالات و مقامات عرفانی با راهنمایی‌ها و ارشادات پیر، مراد و مرشد که خود عارف واصل و طی طریق کرده‌ای است، ممکن است. عارف سالک در همه حال درگیر جنگی درونی با هوای نفس خویش است و با یاری گرفتن از نیروی عشق، ایمان و توکل، پیوسته امیال و خواهش‌های دنیایی و حتی آخروی خویش را سرکوب می‌کند یا بر سر راه آن‌ها سد می‌زند. او نه تنها خواهش‌ها و لذت‌های دنیوی را ناشی از هوای نفس می‌داند که حتی انجام عبادات و فرایض دینی به خاطر آجر آخروی را هم برنمی‌تابد. «الهی فاسقان زشت‌اند و زاهدان مزدور بهشتند ... بنده آن دردم که تو درمان آنی» (خواجه عبدالله انصاری در مناجات‌نامه). عارفان و اهل سلوک، مردمانی اهل مراقبه‌اند و خلوت‌نشینی را خوش تر دارند. با چنین روحیه و مرامی چگونه می‌توان میان روحیات مردان جنگ و روحیات عرفانی، همسویی و هم‌داستانی متصور بود؟!!

از سویی دیگر، جنگ‌ها، حوادثی سهمگین، خشن، بی‌رحم، مهلک و مخرب‌اند. ذاتی خون‌ریز، ویران‌ساز و نابودگر دارند. در شرایطی پر از هیاهو پدید می‌آیند و بر این هیاهو می‌افزایند. شعر جنگ، اگر تنها و فقط شعر جنگ باشد (به‌ویژه اینکه برآمده یا وامدار ادبیات طرف متخاصم باشد)، ربط چندانی به عرفان و آموزه‌های عرفانی پیدا نمی‌کند. عرفان و آموزه‌های عرفانی هم با ذات خشن و بی‌رحم جنگ، تناسب چندانی ندارد. بروز و ظهور هر یک از آن‌ها به روحیه‌ای خاص - و نیز متفاوت - مربوط می‌شود، چنان‌که عرفان با خلق و خوبی نرم و آرام و جنگ با رفتاری خشن و ستیهنده، تناسب بیشتری دارند. شخص عارف با اندک جرعه‌ای اشک از دیدگانش جاری می‌شود؛ درحالی‌که جنگ، روحیه‌ای آهنین، ستیهنده و پرخاشجو می‌طلبد. اینکه دو حوزه عرفان و جنگ با همه تفاوت‌ها و اختلافاتی که - به‌ویژه در هنگام عملی شدن عرفان عملی و کارزار در میدان جنگ - با هم دارند، در شعر جنگ تحمیلی هشت ساله رژیم بعث عراق علیه ایران، چرا و چگونه به پیوندی اثرگذار و سودمند می‌رسند، بحث قابل توجهی است که در این جستار به آن می‌پردازیم.

### ۱-۱. پیشینه تحقیق

درباره عرفان و شعر جنگ - دفاع مقدس - تاکنون مقالات بسیاری نوشته شده است که از آن جمله می‌توان به مقاله «بررسی مضامین عرفانی در شعر دفاع مقدس» (۱۳۸۸) نوشته شریف‌پور و موحدی؛ مقاله «جلوه‌های حماسی و عرفانی عاشورا در شعر دفاع مقدس» (۱۳۸۹) نوشته جعفرنیا، نظری و شریفیان؛ مقاله «پیوند حماسه و عرفان در اشعار قیصر امین‌پور» (۱۳۹۲) نوشته نظرچوب مسجدی؛ مقاله «بررسی نمادهای عرفانی و مذهبی و تأثیرات آن‌ها بر شعر پایداری» (۱۳۹۶) نوشته رسولیان آرانی و مباشری و مقاله «بررسی مضمون‌ها و حوزه‌های عرفان در مجموعه اشعار قزوه» (۱۳۹۶) نوشته عابدی و یزدانی اشاره کرد؛ اما در هیچ یک از آن‌ها به موضوع این مقاله که به شعر دفاع مقدس خوزستان می‌پردازد، پرداخته نشده است؛ اما از آنجاکه یکی از راه‌های اصلی شناخت پدیده‌هایی مانند جنگ - که این شناخت نه تنها ممکن که لازم و ضروری است - بررسی و تحلیل جنبه‌های گوناگون بازتاب یافته در آثار ادبی جنگ است؛ در این راستا، بررسی جنبه‌های عرفانی

شعر جنگ بسیار با اهمیت است؛ چراکه به شناخت بیشتر زوایای پنهان و آشکار شعر جنگ (خاصه فضیلت‌های شعر جنگ) خواهد انجامید و همچنین به ایجاد زمینه‌ای برای فراهم آمدن امکان نقد و مقایسه میان کاربست عرفان در ادبیات سنتی و معاصر نیز کمک خواهد کرد.

## ۲-۱. روش و پرسش‌های تحقیق

روش این پژوهش تحلیلی-توصیفی است و بر ابزار آسنادی-کتابخانه‌ای تکیه دارد، این پژوهش در جست‌وجوی پاسخی برای این پرسش‌هاست: ۱- پیوند میان عرفان و شعر جنگ چگونه برقرار شده است؟ ۲- بازتاب عرفان در شعر جنگ به چه صورت است؟ از آنجا که در این جستار، در پی شناخت و شناساندن سمت‌وسوی عرفانی شعر جنگ (دفاع مقدس) در جنگ سروده‌های شاعران خوزستانی هستیم، شاهد مثال‌ها همگی برگرفته از جنگ سروده‌های شاعران خوزستانی است و البته شامل نوحه سروده‌های جنگ نیز می‌شود.

## ۲. یافته‌ها

بسیاری از منتقدان و پژوهشگران در زمینه شعر معاصر، بر این باورند که در روزگار ما و به‌ویژه در شعر امروز، وجه عارفانه وجود دارد تا شعر عرفانی؛ چنان‌که وجه حماسی نیز حضور دارد که شعرهای حماسی را رقم می‌زند؛ اما نوع حماسه مربوط به دوران‌های گذشته است. شعر عرفانی در نظر آن‌ها شعری است که: «به بیان حال و عوالم خاص عارفان با شرح اصول عقاید یا تفسیر و تأویل افکار آنان اختصاص دارد» (ذوالقدری، ۱۳۷۶: ۱۵۳).

شاعران هم روزگار ما، شهروندان مدرنیته‌اند و در عصر شکوفایی ارتباطات، صنعت و تکنولوژی به‌سر می‌برند؛ لاجرم به شیوه اسلاف خود زندگی نمی‌کنند، زیستی عارفانه ندارند، اهل سیر و سلوک نیستند و تن به ریاضت نمی‌دهند. واضح است که طریقت را به شیوه مدرسه‌ای و خانقاهی فرا نگرفته‌اند، از همراهی و راهنمایی پیر، مراد و مرشد که عارف واصل و کاملی باشد، بی‌نصیب‌اند و اگر در شعر آن‌ها جنبه‌ای عرفانی پیدا شود، آن را از سنت ادبیات پیش از خود وام گرفته‌اند، نه از حالات و مقامات اکتسابی و در طی طریق عرفانی؛ به عبارتی دیگر، شعر آن‌ها شعری مزین به وجوه عرفانی است، نه شعر عرفانی. بررسی درستی و نادرستی این سخن، می‌تواند خود موضوع پژوهشی دیگر باشد، در این نوشتار به دنبال رد یا اثبات عارف بودن یا مقامات عرفانی شاعران جنگ نیستیم؛ اما آنچه مسلم است این است که بر اساس جنگ سروده‌های شاعران به‌ویژه در دوران هشت ساله جنگ تحمیلی و دفاع مقدس، عرفان و طریقت عرفانی، راهی است که رزمندگان، خودخواسته و آگاهانه، برگزیده‌اند تا در کنار احکام شریعت و موازین عملی دین، در رسیدن به هدف غایی خود که نهایت آمال رهروان هر دو شیوه طریقت و شریعت است، گام‌های بلندتری برداشته و زودتر به سرمنزل مقصود برسند. راه دل در رباعی ذیل، اشاره‌ای است به انتخاب طریقت عرفانی، نکته در اینجا است که شاعر، با صراحت، راه دل را- مطابق با سنت ادبیات عرفانی- در برابر هزار راه متکی بر عقل و فلسفه و برتر از آن دانسته است.

آن‌سان که تویی هیچ‌کس آگه به تون نیست  
راهی ز فراز عقل کوتاه به تو نیست  
هرچند تو را هزار ره باشد لیک  
جز راه دل از هیچ رهی ره به تو نیست  
(امین پور، ۱۳۶۳، الف: ۱۱)

اینکه رزمندگان در جبهه‌ها چگونه و با چه کیفیتی فرائض دینی و مذهبی خویش را انجام می‌دادند، داستان شناخته شده و

مشهوری است؛ اما در اندیشه، گفتار و رفتار آن‌ها، سوای انجام واجبات و ترک محرمات در شریعات، باید‌ها و نباید‌هایی نیز دیده و شنیده می‌شود که بی‌تردید، همسو با عرفان و از جنس آموزه‌های عرفانی است.

در راه دل این پاره گل باید داد      سر در ره عشق مشتعل باید داد  
عشق است دلیل راه مردان خطر      سر رشته کار دست دل باید داد  
(همان: ۵۰)

در سایه چنین گزینشی است که «عشق و ایمان» در هم آمیخته، سلاح کاری رزمندگان می‌شوند و آن‌ها را «رویین تن» می‌سازند. «رویین تنان عشق / بی‌اعتنا به عابر مرگ‌اند / اینجا / این چیز دیگری است که می‌جنگد / نه سازوبرگ و آتش و آهن / جایی که عشق جاری است / ایمان یگانه حربه کاری است...» (همان، ب، ۳۷).

رزمندگان با داشتن چنین روحیه و احوالی، در هیئت سالکان و عارفان قرار می‌گیرند و جز شاعران جنگ، عارفان فقیه و فقیهان عارف نیز به مراتب عرفانی آن‌ها آگاه و معترف‌اند؛ چنان‌که آیه‌الله جوادی آملی (حفظه الله)، آورده است که: «عارف می‌گوید: فقط برای قرآن می‌جنگم و در پرتو قرآن از مال، عرض، ناموس، میهن، آب، خاک، معدن و نفت، دفاع می‌کنم؛ چون اگر دین محفوظ باشد به حفظ سرزمین و امثال آن بها می‌دهد... لذا عارف در حماسه و نبردش می‌کوشد تا دین زنده شود. او می‌جنگد تا خودش آزاد شود و دیگران را هم آزاد کند. عارف هرگز سخن از غنائم جنگی به میان نمی‌آورد... او می‌جنگد تا آزادی را به غنیمت آورد» (جوادی آملی، ۱۳۷۲: ۱۱۵).

زیباست که جان در ره جانان بدهیم      سر بهر سرافرازی ایران بدهیم  
یک دست تفنگ و دست دیگر قرآن      با نام شهید راه حق، جان بدهیم  
(یا حسن، ۱۳۶۰: ۵۶)

تصویری که از رزمندگان در جنگ سروده‌های شاعران بازتاب داده می‌شود، به صورت عارفی است در صحنه‌های نبرد که همواره خود را در پیشگاه معشوق می‌بیند و پیدا است که اشتیاقش صدچندان می‌شود و می‌کوشد تا هرچه بیشتر مهای دیدار با معشوق و فرجام کار خود یعنی شهادت باشد؛ چنان‌که در سروده‌های ذیل، در تاختن به سمت شب (نماد ظلمت و استعاره از دشمن)، با صفای باطن در پیشگاه معشوق (خدا) حاضر شده به شهادت می‌رسد.

برادرم! تو سبک‌بال‌تر ز باد شمال      چنان ستاره سوزان به شب همی تازی  
تو با صفای درون در برابر معشوق      شهید شاهد دل‌داده سرافرازی  
(طباطبایی، ۱۳۶۶: ۲)

بگو در واپسین رکعت قیامم      به تکبیر تفنگ آغاز کردم  
جبین بر مهر سربگی گو نهادم      تشهد گفتم و پرواز کردم  
(علیزاده، ۱۳۶۶: ۲)

در سراسر نوحه سروده‌های جنگ - که از جمله تأثیرگذارترین وجوه ادبیات جنگ به حساب می‌آیند - نیز، رزمندگان بیش از آنکه با نام «رزمنده» معرفی شوند، با نام‌هایی همچون «عارفان» و «عاشقان» شناخته و شناسانده می‌شوند. آن‌ها درحالی‌که عاشق و عارف‌اند، آزاده، یکه‌تاز، دلیر و پویا نیز به شمار می‌آیند. آن‌ها پرچم «نصر من الله» در دست، سوی مقصد - کربلا - رهسپارند و مقصدی که دیار عاشقان است و رو به خداست. چنین است که گاه با لفظ «صوفی» هم خوانده می‌شوند.

ای عارفان، وی عاشقان، آماده باش!      ای لشکر صاحب زمان! آماده باش!  
(معلمی به نقل از اکبری، ۱۳۹۱: ۴۹۲)

یاوران حسین آماده      متفق جان به کف بنهاده      عاشق و عارف و آزاده  
یکه تاز و دلیر و پویا      تازه شد نهضت عاشورا      تازه شد نهضت عاشورا  
(همان: ۴۶۲)

به کف مؤمنین رایت نصر من الله      همه مردان عارف همه احرار آگاه  
سوی مقصد روانه شده همدوش و همراه      هدف این دلیران حرم کربلا شد  
(همان: ۴۵۷)

سوی دیار عاشقان، رو به خدا می‌رویم      بهر ولای عشق او به کربلا می‌رویم  
(همان: ۲۵۷)

جز منافق را ندیدم منکر مردان مرد      کاه اجمال حصولی کی شناسد کوه درد  
درنگتجد در ضمیر صوفی سودانورد      آنکه سر تا پا حضور آمد به میدان نبرد  
(میرشکاک، ۱۳۸۸: ۲۰۹)

بدین ترتیب، شعر جنگ رفته‌رفته، وجهی عرفانی می‌یابد. شاعران جنگ، راوی احوال و روحیات معنوی رزمندگان در جبهه‌ها شده و با بیان حالات و مقاماتشان و با نشان دادن درجه و مرتبه آن‌ها در هفت وادی سیر و سلوک و پرداختن به چگونگی پیروی آن‌ها از راهنمایی‌ها و ارشادات پیر، مراد و مرشدشان و در نهایت با کاربست اصطلاحات، تعابیر و رمزگان عرفانی در شعر، جنگ سروده‌هایی سراسر عرفانی را رقم می‌زنند.

## ۱-۲. بیان حالات و مقامات رزمندگان، شهدا، آزادگان، مفقودین، مجروحین و ...

### ۱-۱-۲. بیان حالات

حال، اصطلاح رایجی در عرفان است که با وضعیت روحی، روانی و درونی سالک یا عارف مرتبط است؛ حال از نظر اهل حق (عرفا)، وارد قلبی است از جنس طرب یا حزن یا قبض یا بسط و یا غیبت بدون تصنع و اجتلاب و اکتساب که به ظهور صفات نفس ضایع شود و اگر ادامه یابد و ملکه گردد آنگاه مقام نامند. پس احوال از نوع مواهب است و مقام از قسم مکاسب، احوال از چشمه عنایت سرچشمه گیرد و از عین وجود بود و مقامات به بذل مجهود حاصل شود (گوهرین، ۱۳۸۸: ج ۱۱۳/۴).

حال می‌تواند زودگذر نباشد؛ اما اغلب چنین است؛ به همین علت، حال در نگاه عارفان «چیزی است که در دل درآید؛ اما چندان نپاید؛ حال هم چون: مراقبت، قرب، مهرورزی، خوف، رجا، شوق، انس، اطمینان، دیدار و یقین و نظایر آن‌هاست» (سراج طوسی، ۱۳۸۲: ۹۷). کاربست اصطلاح «حال» در شعر جنگ - دفاع مقدس - به تمامی در معنای عرفانی آن صورت می‌پذیرد و اغلب همراه با دیگر اصطلاحات عرفانی است.

باید از این حال فراتر شویم      دلشده باد و ساغر شویم  
(صفازاده، ۱۳۹۶: ۵۶)

اما آنچه از حالات و مقامات رزمندگان، شهدا، آزادگان، مفقودین، مجروحین و ... در جنگ سروده‌های شاعران خوزستانی بازتاب یافته به قرار ذیل است.

#### الف. مراقبت (مراقبه)

مراقبت «محافظة قلب از کارهای پست است» (سجادی، ۱۳۸۷: ۷۱۰). «سالکی که در طریق حق، واقع بود و به حق همیشه نظر داشت، اهل مراقبه است» (انصاری، ۱۳۵۴: ۱۴۶). او تنها با خدا کار دارد و دامن غیر از خدا را رها کرده و به چیزی جز او مشغول نمی‌شود. همیشه به حق نظر داشته و تنها به سوی او قدم برمی‌دارد.

خون گلوی عاشقان آب وضوی عاشقان	زانکه به کوی عاشقان عقل گذر نمی‌کند
بیهده نیست عاشقی وای که چیست عاشقی	بی خبریست عاشقی عشق خبر نمی‌کند
کار خداست کار ما، دامن غیر کن رها	کار خدای کرده را دست بشر نمی‌کند
جمله زبان و بی‌سخن سوز چو شمع و دم مزین	جز به درون خویشتن شمع سفر نمی‌کند

(امین‌پور، ۱۳۶۳، ب: ۸۹)

«سوی دیار عاشقان، رو به خدا می‌رویم      بهر ولای عشق او به کربلا می‌رویم»  
(معلمی به نقل از اکبری، ۱۳۹۱: ۲۵۷)

اشاره‌ی طریق حق - راه خدا - نیز، در آثارشان آمده است. «من راه خدایم نجلا! همان چوپانی که خواب‌هایت را به دویستی نوشته است» (زمانی اصل، ۱۳۷۷: ۱۲). راه آن‌ها، راه خدا و وطن - مقصد نهایی - آن‌ها نیز، خداست و حرکت شتابناک در چنین مسیری از الزامات بدیهی است. «باید فرار کنم مثل این پرندگان بی‌وطن / به سمت برج‌های گرسنگی / به سمت بی‌کرانگی زمین و زمان و خدا ...» (همان، ۱۳۸۹: ۴۳). با چنین شیوه‌ای است که خود، چراغ راهی برای دیگران خواهند شد.

چراغ داغ دلم تا نشان راه شود      شقایقی به دل کوهسار خواهیم شد  
(امین‌پور، ۱۳۶۳، ب: ۱۰۳)

#### ب. قرب (تقرب الهی)

«منظور از قرب، نزدیکی بنده به خداست؛ به صورتی که به هر جا و هر چه نظر کند، او را ببیند و چنان در این حال، مستغرق شود که خود را در میان نبیند و همه، خدای را ببیند» (نوربخش، ۱۳۷۸: ج ۶/۲۳۴). از ما و من گسستن و به دوست پیوستن هدف غایی آن‌هاست، اهداف دیگر مانند فتح و بازپس‌گیری سرزمین و ... بهانه‌ای است برای خوشنودی خدا و تقرب به ذات او، از این‌روست که مدام یکدیگر را از دوری از خدا برحذر داشته و به قرب الهی دعوت می‌کنند.

ز ما و من گسسته و به دوست پیوسته‌ایم      بهر نجات قدس با عشق و رضا می‌رویم  
(معلمی به نقل از اکبری، ۱۳۹۱: ۲۵۷)

چو پاکبازان وضو ز خون گیرم ار میسر شود نمازی  
که نیتش جز رها شدن از سر و دل و دست و پا نباشد  
(میرشاک، ۱۳۶۳: ۱۱۱)

دوری ما از خدا، از خویش دوری کردنت  
خودپرستی کن به نفی خود که غیر از لا نماند  
(میرشکاک، ۱۳۶۳: ۱۰۹)

#### پ. محبت (دوستی)

محبت میان عاشق و معشوق و عابد و معبود مسیری دوطرفه است؛ اما جنس محبت حق تعالی بر بنده خود با لطف و عنایتی ویژه همراه است. «محبت حق تعالی بنده را ارادت نعمتی بود مخصوص بر او، چنان که رحمت وی، ارادت انعام بود؛ پس رحمت خاص تر بود از ارادت و محبت خاص تر بود از رحمت.» (قشیری، ۱۳۸۳: ۵۵۴). سراسر جبهه پر از شور و حال عارفانه و محفلی که می توان نظر لطف و مهربانی و رحمت خاصه خدا بر رزمندگان را در آن مشاهده کرد.

این جبهه اسلام است، دل شور دگر دارد      حقا که بر این محفل، الله نظر دارد  
(معلمی به نقل از اکبری، ۱۳۹۱: ۲۵۲)

پس می توان دل در گروی چنین عشقی داشت و گردن به تیغ معشوق و معبود سپرد. «حرفی ندارم / ای عشق / این گردن دل و / آن تیغ تو» (زمانی اصل، ۱۳۸۷: ۲۹۵) ملاصدرا، متأثر از عرفان ابن عربی عقیده دارد که «حب یا عشق یا میل مانند وجود، حقیقتی است که در تمام اشیاء ساری است» (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۶: ۳۴۰). بر این اساس، همه وقت و همه جا، سرشار از التفات و مالمال از محبت خداست. «فردا از آن توست / روشن تر از تمام خانه های جهان / خانه تو / پر از التفات خدا خواهد بود...» (میرشکاک، ۱۳۶۹: ۱۲۱) و محبت آن کیمیای سعادت است که همگان بدو دعوت شده اند.

بیا جیب احساس و اندیشه را      پر از نقل مهر و محبت کنیم  
پر از گلشن راز، از عقل سرخ      پر از کیمیای سعادت کنیم  
(امین پور، ۱۳۸۶: ۶۵)

#### ج. خوف (بیم، ترس)

«خوف عبارت است از دردمند شدن دل و سوختن آن به سبب توقع مکروه در مستقبل» (غزالی، ۱۳۷۷: ۲۶۶) اما خوف در نزد رزمندگان از جنس دیگری است. رزمندگان، مردانی از قبیله دردند و درد آن ها درد عشق و درد دوری است، از این رو همواره بیمناک آن هستند که مبادا به مقصود نرسیده - به هر علتی - از طی طریق برگردند.

چو لاله های خدا از قبیله دردم      مباد آنکه مرا رسم غیر از آن باشد  
(شیدای دزفولی، ۱۳۶۷: ۷)

«خائف آن باشد که از تن خویش، بیش از آن ترسد که از ابلیس.» (مستملی بخاری، ۱۳۸۷، ج ۳: ۱۲۶۵) اما در نفس های غوطه ور از عشق، در جبهه ها کاری از وسوسه های شیطان هم بر نمی آید.

بچرخ باد صبا عطری از شلمچه بیار      که شد دوباره دل از بوی عافیت بیزار  
گره بزن دل من را به بال های جنون      که پر زخم به هوای جزیره مجنون  
در آن فضا که نفس های عشق غوطه ور است      تمام وسوسه های رجیم بی اثر است  
(سپهری به نقل از کاظمی، ۱۳۹۷: ۴۳۲)

به همین دلیل رزمندگان، از آزمایش آتش هم هراسی به دل راه نمی دهند. «نمرودیان همیشه به کارند / تا هیمه ای به حیطة آتش بیاورند / اما ما راز آزمایش آتش هراس نیست...» (امین پور، ۱۳۶۳، ب: ۲۳).



### ح. رجا (امید)

«معنی رجا، ارتیاح قلب است به ملاحظه کرم مرجو» (کاشانی، ۱۳۸۱: ۳۹۲)، رزمندگان با مقصد پاک و دل آگاه گام به جبهه نهاده‌اند، از جان و مال گذشته و تنها به کرم دوست امید دارند، بدیهی است که در لحظه‌های زلالی از خلوص و پاکی، فرشتگان (عرشیان) می‌آیند و بر قدوم آن‌ها سر می‌سایند. آن‌ها می‌دانند چنان‌که به فیض شهادت برسند، مطابق با وعده الهی، خدا میزبانشان خواهد بود و این موجب ارتیاح قلب و امیدواری آن‌هاست. با چنین رویکردی، هیاهوی صحنه‌های پیکار نه تنها محل آرامششان نیست که قرار بخش احوال عارفانه آن‌هاست.

راهیان کربلا دست خدا همراهمان	آفرین بر مقصد پاک و دل آگاهتان
عزم دربار حسینی کرده‌اید اندر عوض	عرشیان آیند و سرسایند بر درگاهتان
ماه اگر پنهان شود شب‌های حمله در محاق	شرمگین است از فروغ چهره چون ماهتان
بر شما یان نیست، مصداقی به‌غیر از یرزقون	در قیامت میزبانی می‌کند الله‌تان ...
فارغ از وابستگی‌ها در چکاد رفعتید	جز شهادت نیست ای فجر آوران دلخواهتان

(مهرآذین، ۱۳۸۵: ۱۷۸)

اذان عشق بخوان بر مناره تاریخ	که این ترانه گلبانگ جان نثاران است
قرار بخش دل بی قرار جانبازان	طنین نعره خونین پاسداران است

(بهداروند، ۱۳۷۹: ۷۷)

### خ. شوق (اشتیاق)

شوق: «گرایش دل است به سوی غایت و امر نهانی» (سعیدی، ۱۳۹۲: ۵۱۹)، دل در گروی عشق به شوق می‌رسد و تا رسیدن به امر نهایی دست از تلاش بر نمی‌دارد. هر چه اشتیاق بیشتر، تعجیل سالک در طی طریق عشق بیشتر. اشتیاق رزمندگان به وصال شهادت گونه، از شوق عظیم و عاشقانه آن‌ها خبر می‌دهد. آن‌ها در سرافشانی در پیشگاه معشوق، حد بالایی از اشتیاق را به نمایش می‌گذارند و این از چشم شاعران جنگ، پنهان نمی‌ماند.

ای عشق به شوق تو گذر می‌کنم از خویش	تو قاف قرار من و من عین عبورم
	(امین‌پور، ۱۳۸۰: ۱۲۲)
چون مرغ که در رها شدن می‌کوشد	در گردش و در گریختن می‌کوشد
سر می‌کوبد از آن به دیواره قلب	خونم که به شوق ریختن می‌جوشد

(همان، ۱۳۶۳، الف: ۳۴)

### رفتی شبیه لاله‌ای در باد، مردانه با شوق سرافشانی

رفتی که مثل شعله‌ای سرکش، شمشیر غیرت را برقصانی  
(سعیدی‌راد، ۱۳۸۷: ۷۰)

این اشتیاق به قدری زیاد و پاک و خالص است که با قطره‌ای از آن می‌توان با دست نازک اشراق، از عشق پیکری تراشید و اسرار عشق را نمایان کرد. «آب از وضوی دست شهیدان بیاورید/ یا از چشم هر شهید/ یک قطره اشک شوق بگیرید/ - یک قطره اشتیاق زیارت- / یا آبشار پاک تواضع/ یا از خضوع محض/ ... باری به دست نازک اشراق/ از عشق پیکری بتراشید» (امین‌پور، ۱۳۶۳، ب: ۶۰).

#### د. اُنس (آرامش)

«انس آسایش است و آرام به نزدیک دوست و آن سه تن راست: مرید صادق را که امید شنود و عارف را که نشان یابد و محب را که فرا مراد نگرد» (انصاری، ۱۳۷۲: ۳۳۰) رزمندگان در جبهه‌ها قراری ندارند و تنها زمانی به آرامش می‌رسند که به واسطه فیض شهادت به دیدار معبود و معشوق نائل شوند. «آن یار بی‌قرار/ آرام در حضور خدا آسود/ هرچند سرخ به خاک افتاد/ اما / این ابتدای سبزی او بود ...» (امین‌پور، ۱۳۶۳، ب: ۳۱)

#### ذ. طمأنینه (تسکین)

طمأنینه: «آرامش و تسکین دائم دل سالک است که باعث تقویت احوال او در سلوک شود.» (گوهرین، ۱۳۸۸: ج ۳۲۱/۸) آرامش و تسکین دائم دل در میان معرکه جنگ کمی غیرواقعی به نظر می‌رسد، آن‌چنان که رزمندگان، خود نیز، به این مسئله واقف‌اند. شاعران جنگ، چنین آرامشی را به آرامشی گرگ در گرگ تشبیه کرده‌اند؛ یعنی آرامشی در میان هجوم بی‌رحمانه دشمن و اتفاقاً آنچه این آرامش را ارزش بیشتری می‌بخشد، همین است. حضور با اطمینان قلب در چنان شرایطی به‌راستی حیرت‌انگیز است؛ اما راز وجود چنین آرامشی در چیست؟ آن‌ها خود را حاضر در پیشگاه حق و در قربانگاه او می‌دانند و در سایه‌سار چنین باوری به آرامشی ابدگونه می‌رسند. «به من بنگر ای سدر پیر جنوبی / در آفاق خونین آرامشی گرگ در گرگ / در آوار قربان گهی میش در میش / تو را مانده دشمن حصار می فراگرد ...» (میرشکاک، ۱۳۶۸: ۱۲۳).

#### ه. مشاهده

مشاهده: «یقینی است که با دریافت حضور مستقیم حق و بدون پوشش برای دل، فزونی گیرد» (سراج طوسی، ۱۳۸۲: ۱۱۸). چنان که در یک نظر کسی را بینی و دلت را بازی. نظاره‌ای شگفت و نگاهی ناگهان از وجودی که آیه‌آیه صریح و سوره‌سوره فصیح است و سرانجام عشق را برای سالک به جایی می‌رساند که به هر طرف که نگاه می‌کند، نقشی از معشوق می‌بیند.

یک نظر روی تو را دید و حواسش پرت شد  
(امین‌پور، ۱۳۸۶: ۵۰)

سربه‌زیر و ساکت و بی‌دست و پا می‌رفت دل

ای همواره در نظر، ای هنوز بی‌نظیر!  
مثل خطی از هبوط، مثل سطری از کویر  
(همان، ۱۳۷۲: ۸۶)

ای نظاره شگفت، ای نگاه ناگهان!  
آیه آیه‌ات صریح، سوره سوره‌ات فصیح!

به یکدیگر بدل گشتند کم کم آب و آینه  
شباهت را فراوانست با هم آب و آینه  
(میرشکاک، ۱۳۶۸: ۷۱)

فراهم نسبتی کردند با هم آب و آینه  
به روی هر که افکندم نظر نقش ترا دیدم

#### و. یقین (باورداشت)

یقین «ریشه تمامی احوال عارف است و تمامی حال‌ها به آن تمام می‌گردد و باطن تمام احوال، یقین است و جمله‌ی احوال فقط ظاهر یقین هستند و سرانجام یقین، تصدیق کامل غیب است با زدودن تمامی شک‌ها و تردیدها» (سراج طوسی، ۱۳۸۲: ۱۳۸۲)

۱۲۱). در نظر رزمندگان، شک و تردید داشتن در هنگامه نبرد، نه تنها محل جهاد و مبارزه با دشمن است که به دشمن یاری‌رسانی هم می‌کند؛ از طرفی با عقیده آن‌ها که معتقد به وحدت وجودند نیز همسو نیست. بر این اساس، آن‌ها از شک گذشته و به باور رسیده‌اند. به همین خاطر، خود و دیگران را به باورهایشان فرامی‌خوانند.

مژگان به هوای خواب برهم نزنیم  
با روزدلی غرور شب می‌شکنیم  
تردید به هر کجا سر آرد به میان  
در پای یقین خویشتن می‌فکنیم  
(شیدای دزفولی، ۱۳۶۶: ۲)

روز هیجا، هر که را تردید بردارد ز جا  
اهل وحدت را نباشد فکر فردا داشتن  
خصم را یاریگر بی‌دست و پای دیگر است  
چند ازین فردا؟ که فردا کربلایی دیگر است  
(میرشکاک، ۱۳۶۸: ۱۳)

از شب گذشتم اینک از روزم سخن‌هاست  
از شک گذشتم اینک از باور سرایم  
(مهرآذین به نقل از بیگی، ۱۳۸۶: ۱۱۸۲)

بگذر از این ما و منی‌ها ای برادر  
در جبهه باور بگو لبیک لبیک  
(همان)

آن‌ها حتی در سوگ سروده‌هایی که برای شهیدان سر می‌دهند، به باورهای عمیق و سراپا یقین شهیدان معترف‌اند. «من به سوگ آینه‌ای می‌گیرم / که قلب آینه‌های بزرگ سرخ زمان است / و در عمیق‌ترین لحظه‌ها / با یقین گره خورده است» (میرشکاک، ۱۳۶۳: ۲۰).

## ۲-۱-۲. بیان مقامات

مقام در لغت به معنای ایستادن و ایستگاه است و در نظر عارفان «عبارت بود از راه طالب و قدمگاه وی اندر محلّ اجتهاد و درجت وی به مقدار اکتسابش اندر حضرت حق تعالی» (هجویری، ۱۳۸۴: ۲۷۵). عرفا در تعداد و چگونگی مقامات مختلف‌القول‌اند؛ اما ابونصر سراج طوسی، عارف شهیر قرن چهارم هـ. ق، عدد مقامات عارفان را هفت و هر مقام را نتیجه مقامات پیشتر می‌داند. مقامات هفتگانه به این قرارند: «توبه، ورع، زهد، فقر، صبر، رضا و توکل» (گوهرین، ۱۳۸۸: ج ۱۰/۳۳۱). بازتاب حالات و مقامات رزمندگان در شعر جنگ نشان می‌دهد که آن‌ها به مقامات عارفانه خود آگاه بوده و شهادت در نظر آن‌ها والاترین مقام، مقام عشق - فنا بوده است.

پریدیم و به نام عشق رفتیم  
از اینجا تا مقام عشق رفتیم  
شبی همراه با یک ترکش سرخ  
به پابوس امام عشق رفتیم  
(موسوی به نقل از کاظمی، ۱۳۹۷: ۲۱۵)

## الف. توبه (بازگشت)

«توبه اندر شرع بازگشتن بود از نکوهیده‌ها باز آن چه پسندیده است» (قشیری، ۱۳۸۳: ۱۳۷-۱۳۶). رزمندگان هم اگر چه اغلب در سنین جوانی به سر می‌برند و پاک و بی‌گناه‌اند؛ اما به هر روی برای طی کردن مراحل سلوک عارفانه خود، بسیار می‌گیرند و توبه می‌کنند.

باران ز ابر توبه باریدیم صد بار  
اما به جز دامان خود را تر نکردیم  
(امین پور، ۱۳۶۳: ۹۷)

هرگه که یاد آن قد و بالا کنم  
جاری ز دیده اشک، چو دریا کنم  
هنگام سجده ساز کنم توبه را  
در پیش کفر زلف تو حاشا کنم  
(میرشکاک، ۱۳۶۳: ۱۱۵)

### ب. ورع (تقوی)

«معنی ورع، پرهیزگاری و تقوی است» (انصاری، ۱۳۵۴: ۱۲۲). ورع، مرتبه‌ای بالاتر از زهد است. «مقام ورع مقامی شریف است و اهل ورع بر سه طبقه‌اند: یکی آنکه ورع آن‌ها در احتراز از شبهات است و دیگر ورع از آنچه دل بدو راه ندهد؛ سه دیگر ورع از تمام ماسوی‌الله است» (سجادی، ۱۳۸۳: ۷۸۵). بالاتر از آن، حدی برای ورع نیست و ورع در رزمندگان از این گونه است، چراکه آن‌ها از خود و دیگران گذشته و به دوست پیوسته‌اند. قصد و نیت آن‌ها رها شدن از همه چیز حتی از دست‌ودل خویش است. همه چیز در نگاه آن‌ها، به مرزهای بودن، بودنی از جنس حیات دنیوی، مربوط است و آن‌ها در پی رسیدن به مرزهای بودنی از جنس حیات اُخروی هستند؛ پس با ورع کامل از هستی و نیستی خود می‌گذرند.

ز ما و من گسسته و به دوست پیوسته‌ایم  
بهر نجات قدس با عشق و رضا می‌رویم  
(معلمی به نقل از اکبری، ۱۳۹۱: ۲۵۷)

هرجا که سر زدم همه در مرز بودن است  
در این سرای کهنه، از این دست هر چه هست  
کو مرز تازه‌ای که فراتر ز بودن است؟ ...  
بگذار زاهدانه و بگذر، ز بودن است  
(امین پور، ۱۳۶۳: ۹۵)

### ب. زهد (ترک تعلقات دنیوی)

در مصباح‌الهدایه آمده است که: «مراد از زهد صرف رغبت است از متاع دنیا و اعراض قلب از آن است» (کاشانی، ۱۳۸۱: ۲۷۳). همان‌گونه که زاهد از خوشی‌های اندک این دنیا روی گردان است، رزمندگان که رهروان همین مسیر زاهدانه‌اند نیز، از تعلقات دنیوی دوری می‌کنند تا برای رسیدن به آرزوی خویش که همانا شهادت است، شایستگی لازم را پیدا کنند.

در این سرای دلم تنگ شد، خوشا پروبالی  
لباس تنگ تعلق هزار پاره کن ای دل  
کجاست پنجره باز و دلگشای شهادت؟  
به قامت تو پیوشند تا قبای شهادت  
(امین پور، ۱۳۶۳: ۱۰۱)

بسیاری از شاعران رزمنده، روایتگر این بندگی زاهدانه در جبهه‌هایند. «تا معبد سپیده/ اینجا/ عبودیت زهد را/ در سکوت میدان/ حس می‌کنی/ و پرواز جان/ تا بی‌نهایت اوج...» (هرمزی‌نژاد به نقل از نجف‌زاده، ۱۳۷۲: ۳۴۸). آن‌ها دست به تصمیم بهتری زده‌اند، تصمیمی بهتر و بالاتر از زیستن، کنایه‌ای عرفانی از ترک تعلقات دنیوی حتی نسبت به حیات مادی و زیست انسانی که بالاترین تعلق هاست. تفکری که با پشت پا زدن به عطایای زندگی محقق می‌شود.

شبی به حلقه درگاه دوست دل بندیم  
اگرچه نیست خوبی است زیستن اما  
اگرچه وا نکنند، دست کم دری بزنیم...  
خوشا که دست به تصمیم بهتری بزنیم  
(امین پور، ۱۳۶۳: ۱۲۱)

### ج. فقر (ترک آرزو)

«هر غنایی که آن بدون حق است، فقر است» (مستملی بخاری، ۱۳۸۷، ج ۳: ۱۲۳۹). «فقر نه آن بود که دستش از متاع و زاد خالی بود، فقیر آن بود که طبعش از مراد خالی بود» (هجویری، ۱۳۸۴: ۳۶). این مقام، مقام آن‌هایی است که میل رسیدن به آرزوهای مادی در آن‌ها نیست و از خدا جز خدا را نمی‌خواهند. زبان حال رزمنده‌ای که به عطایای زندگی پشت پا زده و به شوق شهادت گریه سر می‌دهد، چنین است.

نه از تو زر و سیم تو را می‌خواهیم  
هر چیز که از تو دیگران می‌خواهند  
نه تخت و نه دیهیم تو را می‌خواهیم  
ما از تو نخواهیم تو را می‌خواهیم  
(امین پور، ۱۳۶۳، الف: ۱۲)

اهل وحدت را نباشد فکر فردا داشتن  
چند ازین فردا؟ که فردا کربلایی دیگر است  
(میرشکاک، ۱۳۶۸: ۱۳)

### ح. صبر (استقامت)

«هر چیزی را جوهری است و جوهر انسان، عقل و جوهر عقل، صبر است» (سهروردی، ۱۳۷۴: ۱۸۵). صبر لازمه پایداری است. ویژگی رزمندگانی که در برابر دشمن سینه سپر می‌کنند و بر سختی‌های جنگ - ترکیبی از ریاضت و مجاهده - صبورانه می‌ایستند و پا پس نمی‌کشند؛ چراکه از همان آغاز وضوی خون و خطر کرده‌اند. آن‌چنان که از جنس صبر آن‌ها می‌توان مجسمه‌ای از استقامت خالص ساخت. «از آیه آیه ایمان / و از سوره سوره صبر / از نام او نشانه بگیرید / خورشیدی از ستاره بیارید / شاید توان / مجسمه‌ای ساخت / از جنس استقامت خالص ...» (امین پور، ۱۳۶۳، ب: ۵۹)

وضوی خون و خطر کرد آن بهار امید  
صبور سینه سپر کرد آن جوان رشید  
(نجاتی، ۱۳۸۹: ۶۳)

### خ. توکل (تکیه بر حق داشتن)

«در اصطلاح صوفیه، توکل به حق متکی شدن است و از خود و خلق، نظر برداشتن» (نوربخش، ۱۳۷۸: ج ۵/۲۴۷). باور رزمندگان در جبهه‌ها این است که خدای واحد قهار تا پگاه ظفر پشتیبان آن‌هاست و آن‌ها را یاری می‌کند. پس تنها و همیشه بر خدا توکل می‌کنند. هرگاه که به پیروزی دست پیدا می‌کنند آن را آثار امداد خداوندی می‌دانند که از توکل آن‌ها مایه می‌گیرد.

به پشتیبانی بازوی پر توان شماسست  
چنان که ضعف و زبونی رسیده بر صف خصم  
خدای واحد قهار تا پگاه ظفر  
مده به دشمن لرزان مجال کار دگر  
(طباطبایی، ۱۳۶۶: ۷)

کم کم رواق کربلا از دور پیدا می‌شود  
مفتوح راه کربلا با لطف یکتا می‌شود  
اسباب دیدار حسین دارد مهیا می‌شود  
آثار امداد خداوندی هویدا می‌شود  
(معلمی به نقل از اکبری، ۱۳۹۱: ۳۶۷)  
فرشته خوی گشته و ز قیدها رسته‌ایم  
به لطف بیکران حق، همیشه دل بسته‌ایم  
(همان: ۲۵۷)

### د. رضا (خوشنودی)

رضا در عرفان یعنی «رفع کراهت و تحمل مرارت احکام قضا و قدر» (سجادی، ۱۳۸۳: ۴۱۶). ذوالنون مصری علامت رضا را در «دست بداشتن اختیار پیش از قضا و نایافتن تلخی پس از قضا و یافتن محبت اندر وقت بلا» می‌داند (قشیری، ۱۳۸۳: ۲۹۹). مقام رضا از مقام زهد بالاتر است. «مقام رضا مقام اصلان و مقام زهد مقام سالکان است» (کاشانی، ۱۳۸۱: ۴۰۲). رضا و خوشنودی رزمندگان از آنچه که در جبهه‌ها، چه شیرین و چه تلخ، رخ می‌دهد. در جنگ سروده‌های شاعران دفاع مقدس بازتاب وسیعی داشته است؛ چراکه آن‌ها دست از همه چیز شسته‌اند و جز به اهداف والای خود نمی‌اندیشند. از هیچ غمی که در این راه به دست آید باکی ندارند که حتی خواهان آن هم هستند. چراکه رضای دوست در آن است.

ز ما و من گسسته و به دوست پیوسته‌ایم      بهر نجات قدس با عشق و رضا می‌رویم  
(معلمی به نقل از اکبری، ۱۳۹۱: ۲۵۷)

با غم تو فارغم از کفر و دین      چشم تو سرچشمه عین الیقین  
دست من و دامن آن آستان!      چشم من و گوشه این آستین!  
ای همه غم‌های تو خوش، مرحبا!      ای همه حزن تو برین، آفرین  
ای دل من دستخوش درد تو      جز غم تو هیچ ندارم، همین!  
(امین پور، ۱۳۸۰: ۱۱۸)

«باید سالک الی الله مطلقاً شکوه نکند که از مسلک عشق به دور است و این‌ها مشیت و خواست خداوند است» (سجادی، ۱۳۸۳: ۲۳۸). چنان که مقام رضا در رزمندگان تا پایه‌ای است که لبخندی پولادین از صداقت را تا لحظه شهادت با خود به همراه دارند. «باد باخود برد/ بوی خونت را/ گرم تر از عطر لبخندت که پولاد و صداقت بود/ و بجا نگذاشت خاک از حفره‌های بی‌شمار زخم/ بر تنت چیزی /...» (میرشکاک، ۱۳۶۹: ۴۷).

### ۲-۲. بیان درجه و مرتبه رزمندگان در طی کردن مراحل سیر و سلوک

رزمندگان برای طی طریق کردن مراحل سیر و سلوک، راه‌چندانی در پیش ندارند؛ چراکه آن‌ها در همان وادی اول به فرجام کار، یعنی شهادت (فقر و فناء فی الله)، می‌اندیشند. آن‌ها پای در راه می‌گذارند و مانند موج به سوی ساحل وصل می‌شتابند. رفتن برای آن‌ها رسیدن است؛ یعنی در نخستین گام خود به مقام وصل می‌رسند.

پوشیده‌ایم گیوه تاول را      تا طی کنیم وادی اول را  
ما از کتاب آبی اقیانوس      فهمیده‌ایم صفحه اول را  
(امین پور، ۱۳۶۳، ب: ۱۲۵)

موجیم و وصل ما از خود بریدن است      ساحل بهانه‌ای است، رفتن رسیدن است  
(همان، ۱۳۷۲: ۲۷)

به همین خاطر آن‌ها مراحل سیر و سلوک را - که در سروده ذیل، به هفت خوان آمده در حماسه‌ها و اسطوره‌ها تشبیه شده است - در همان قدم اول طی کرده و به خط پایان و به سر منزل مقصود می‌رسند. آن‌ها نه تنها از تیر و ترکش دشمن نمی‌هراسند که تیرها و ترکش‌ها محمل و معراجی می‌شوند تا آن‌ها را به بام عشق و مقام عشق - نظر به وجه الله - می‌رساند.

سرخوشانی که در سماعی سرخ      پای کوبان و دست افشانند

نقطه‌های شروع یک پرواز      که رسیده به خط پایان‌اند  
هفت‌خوان را به یک‌قدم رفتند      زان که بر خوان عشق مهمان‌اند  
(همان، ۱۳۶۳، ب: ۱۱۵)

پری‌دیدیم و به بام عشق رفتیم      از اینجا تا مقام عشق رفتیم  
شبی همراه با یک ترکش سرخ      به پابوس امام عشق رفتیم  
(موسوی به نقل از کاظمی، ۱۳۹۷: ۲۱۵)

به همین دلیل، شاعر در این سروده، نه تنها عشق و اشراق را از عبادت‌کنندگان رزمندگان اسلام می‌داند که تلویحاً نوع عرفان آن‌ها را برتر و والاتر برمی‌شمرد، آن‌قدر که عشق برای عبادت جایی بهتر از جبهه‌ها پیدا نمی‌کند؛ دل رزمندگان در اینجا کعبه‌ای دیگر برای عشق و اشراق است.

جایی دگر برای عبادت نیافت عشق      آمد به گرد طایفه ما طواف کرد  
اشراق هر چه گشت ضریحی دگر نیافت      در گوشه‌ای ز مسجد دل اعتکاف کرد  
(امین‌پور، ۱۳۶۳، ب: ۸۳)

اما تعداد وادی‌ها و مراحل سیر و سلوک، در نظر عرفا، بدین قرار است: «۱- طلب ۲- عشق ۳- معرفت ۴- استغناء ۵- توحید ۶- حیرت ۷- فقر و فناء فی‌الله» (عطار نیشابوری، ۱۳۷۸: ۲۱۹-۱۸۰).

#### ۲-۲-۱. طلب (خواستن)

طلب: «در اصطلاح جست‌وجو کردن از مراد و مطلوب را گویند. مطلوب در وجود طالب هست و می‌خواهد تمام مطلوب را بیابد و آن را باید در وجود خود بطلبد و اگر از خارج بطلبد، نیابد» (سجادی، ۱۳۸۷: ۵۵۳). نکته در اینجا است که «طلب» بخشی از نشان رزمندگان است که به آن‌ها داوطلب هم می‌گفتند؛ اما به راستی آن‌ها داوطلب چه بودند و چه را طلب می‌کردند.

در بزم سحر نسیم را می‌مانند      از غنچه برون شمیم را می‌مانند  
آغوش گشوده شعله را می‌طلبند      پروانه این حریم را می‌مانند  
(بقالان، ۱۳۶۶: ۲)

آن‌ها از همان آغاز راه، در طلب مرگ سرخ‌اند، مرگی شهادت‌گونه که آن‌ها را از طلب یکسره به فقر و فناء فی‌الله می‌رساند.

کو عمر خضر رو طلب مرگ سرخ کن      کاین شیوه جاودانه‌ترین طرز بودن است  
(امین‌پور، ۱۳۶۳، ب: ۹۵)

#### ۲-۲-۲. عشق

اساس عرفان، عشق است؛ «انسان بدون عشق، مانند موجودی است که تنها ناله و فریاد دارد؛ ولی میل و نیرویی برای حرکت ندارد» (حسینی، ۱۳۸۷: ۱۳۶).

بیا که حادثه عشق را شروع کنیم      ز شوق زخمی دل ناگهان طلوع کنیم  
(امین‌پور، ۱۳۶۳، ب: ۱۰۷)

عارفان هستی را بنا شده بر اساس عشق می‌دانند و احوال و اعمال انسان‌ها را با آن تبیین می‌کنند؛ در نظر ایشان، عشق یا

حقیقی است و یا مجازی که هر دوی آن‌ها به انسان عاشق کمک می‌کنند تا به حقیقت عشق دست پیدا کند. عشق در عرفان، «آتشی است که در قلب واقع شود و محبوب را بسوزد. عشق دریای بلا و جنون الهی و قیام قلب است با معشوق بلاواسطه» (سجادی، ۱۳۸۷: ۵۸۱). عشق در نظر رزمندگان، چنین عشقی است که با حادثه جنگ رنگ تازه‌ای به خود گرفته است. شعله‌های سرکش چنین عشقی دیدنی است؛ چراکه عاشق از همان ابتدا با قصد عروج پای به میدان عشق گذاشته است.

از آتش دل، گدازه می‌گیرد عشق  
این مستی و تردستی و گستاخی را  
وز حادثه رنگ تازه می‌گیرد عشق  
گویا ز شما اجازه می‌گیرد عشق  
(امین پور، ۱۳۶۳، الف: ۴۵)

ییا بنگر عروج بال ما را  
دل از عشق مالامال ما را  
(همان: ۹۴)

وجود این عشق در رزمندگان موجب می‌شود که حتی نوع جنگیدن آن‌ها متفاوت باشد. «اینجا/ این چیز دیگری است که می‌جنگد/ نه سازوبرگ و آتش و آهن/ جایی که عشق جاری است/ ایمان یگانه حربه کاری است» (همان، ب: ۳۷). درجه و خلوص این عشق را می‌توان در لحظه‌هایی که رزمنده‌ای به استقبال خطر می‌رود، مشاهده کرد، آن‌چنان که موجب شگفتی است. «آی همسفر! این آتش چگونه عشقی است در تو/ که تاریخ مرگت را/ در شعله‌های خود می‌نگارد؟/ نه مرگی از آن دست/ که بیماری را در کام می‌گیرد،/ بل - مرگی قایم به قیام عشق/ و اختیاری/ تا معبد سپیده» (هرمزی‌نژاد به نقل از نجف‌زاده، ۱۳۷۲: ۳۴۸). جنگ برای آن‌ها محلی برای عشق‌بازی است. «باز می‌گردم به فصل هشتم/ فصل عشق‌بازی غواص و اروند/ رنگین کمان پلاک پروانه/ ... شبی که معبر باز شد و ...» (برمکی، ۱۳۸۷: ۲۱).

## ۲-۳. معرفت (شناخت)

معرفت در نگاه عارفان، «معرفت الله است و کسبی نیست، یا حق خود را می‌شناساند و به وی، آیات و آثار او را می‌نگرند یا آثار خود را به خلق می‌شناساند تا از روی آثار وی او را شناسا گردند. در هر دو حال، معرفت را صوفیه منوط به ارشاد و هدایت حق می‌دانند.» (نوریخس، ۱۳۷۸: ج ۵/ ۱۵۲). جنگ سروده‌ها نشان می‌دهد که معرفت‌شناسی عرفانی از مباحث مطرح در جبهه‌ها بوده است. بحثی که نبرد آن‌ها را سمت‌وسو می‌داده، چنان‌که در نظر آن‌ها بی‌کسب معرفت هر عملی تهی از معناست.

یکی دگر ز معرفت سخن ادا می‌کند  
سوی دیار عاشقان، رو به خدا می‌رویم  
که ما به قربان که حق، رو به منا می‌رویم  
بهر ولای عشق او به کربلا می‌رویم  
(معلمی به نقل از اکبری، ۱۳۹۱: ۲۵۷)

دلی که معرفت کسب داغ را گم کرد  
هر آنکه بی تو سفر کرد طعمه موج است  
کسی که نام عزیز تو را ز خاطر برد  
شناسنامه گل‌های باغ را گم کرد  
چراکه در شب طوفان چراغ را گم کرد  
کلید پنجره رو به باغ را گم کرد  
(امین پور، ۱۳۶۳، ب: ۱۱۱)



۲-۲-۴. استغناء (بی‌نیازی)

استغناء: «مقامی است که عارفان کامل بدان می‌رسند و آن، بی‌نیازی از ماسوی الله و نیازمندی به خداوند است.» (نوربخش، ۱۳۷۸: ج ۱/۳۱۶-۳۱۵)، ترک تعلقات دنیوی برای رها شدن در دشت‌های استغناست. در چنین حال و هوایی است که استغنا حاصل می‌شود. مقامی که در عین بی‌نیازی از آنچه جز خداست اوج نیازمندی به خداوند را هم نشان می‌دهد.

نماز را بگذاریم و فکر نان باشیم که حجم فرصت پرواز - آسمان - باشیم (امین پور، ۱۳۶۳، ب: ۱۱۷)	بیا بلند بگوییم: ما نمی‌خواهیم همین خلاصه آیین آسمانی ماست
--	---

داغ می‌روید ز دشت نای من می‌دود در کوچه‌های نای من (بهداروند، ۱۳۷۹: ۴۹)	تا جنون کیفیت است اجزای من ... چون غبار دشت استغناء غمت
---	--

دل می‌شکوفد گل به گل از دامن تو گلگشت من دیدار سرو سوسن تو ای از همه من‌های من بهتر، من تو ای چشم‌های من، نماز دیدن تو! منظومه دل بر مدار روشن تو! (امین پور، ۱۳۸۶: ۳۶)	ای حُسن یوسف دکمه پیراهن تو جز در هوای تو مرا سیروسفر نیست من جز برای تو نمی‌خواهم خودم را هر چیز و هر کس رو به سویی در نمازند حیران و سرگردان چشمت تا ابد باد
--	--

۲-۲-۵. توحید

توحید در نظر اهل تصوف آن است که: «دیده جز یک نبیند، دل جز یک نداند» (گوهرین، ۱۳۸۸: ج ۲/۲۹۷). در نگاه شاعران جنگ، رزمندگان از آنجا که جز خدا نمی‌بینند و جز او را در نظر ندارند و نمی‌خواهند، تجسم توحیدند. «نامت بسیج / آخرین ترانه تقدیر آسمان و زمین است ... / برخیز / ای تجسم توحید / در تن انسان و اسلحه گرم / برخیز ای شهید ...» (میرشکاک، ۱۳۶۹: ۱۲۱). آن‌ها سرخوش از باده نورانی توحیدند و از هوی و هوس به دورند.

سرخوش از باده نورانی توحید شویم سنگ تعزیر به جام هوس جم بزئیم (بهداروند، ۱۳۶۲: ۴۷)
--

۲-۲-۶. حیرت (سرگستگی)

«حیرت بدیهه‌ای است که به دل عارف در آید از راه تفکر، آنگه او را متحیر کند، در طوفان نکرات و معرفت افتد تا هیچ باز نداند» (بقلی شیرازی، ۱۳۷۴: ۴۸۷). این سرگشته شدن ناگهانی، از سر تأمل و تفکر در شناخت خدا به وجود می‌آید و سالک را از ادامه تأمل و تفکر باز می‌دارد. این معنی به کرات در شعر شاعران جنگ بازتاب داشته است.

ندیدم اینجا به جز تعلق، نچیدم اینجا به جز تحیر

درین حصار جنون تحسر، جز آرزوی اجل ندارم  
(میرشکاک، ۱۳۶۳: ۱۹۵)

حیرت آهنگم چه می‌پرسی زبان راز من  
گوش بر آینه نه تا بشنوی آواز من  
(همان، ۱۳۶۸: ۱۳)

حیران و سرگردان چشمت تا ابد باد  
منظومه دل بر مدار روشن تو!  
(امین پور، ۱۳۸۶: ۳۷)

هر سوی سرگردان و حیران در هوایت  
نیلوفرانه پیچکی بی تاب نورم  
(همان: ۶۲)

### ۲-۲-۲. فقر و فناء فی الله

«فقر، عبارت از فناء فی الله است و اتحاد قطره با دریا و این نهایت سیر و مرتبت کاملان است که فرمود: «الفقر سواد الوجه فی الدارین» که فقیر کلاً فانی شود و هیچ چیز او را باقی نماند و بداند که آن چه به خود نسبت می‌داده است، همه از آن حق است و او را هیچ نبوده است» (سعیدی، ۱۳۹۲: ۷۸۳). اگرچه معنای فقر و فناء فی الله در عرفان سنتی ما با مفهوم شهادت در فقه تفاوت‌هایی دارد؛ اما با مفهوم شهادت در نظرگاه رزمندگان بسیار همسو و همسان است؛ چراکه در نگاه آن‌ها، فقر و فناء فی الله که گم کرده دیرین آن‌هاست را تنها در سرای دیگر - آخرت - یافت و نشانی آنجا را تنها می‌توان از شهیدان پرسید؛ چراکه آن‌ها بلد راه‌اند و بهترین راهنمایند.

بیا ای دل از اینجا پر بگیریم  
ره کاشانه دیگر بگیریم  
بیا گم کرده دیرین خود را  
سراغ از لاله پرپر بگیریم  
(امین پور، ۱۳۶۳، الف: ۱۰۳)

شهادت - فقر و فناء فی الله - در نظر رزمندگان، همان عهدی است که در روز الست میان خدا و انسان بسته شده و از میان انسان‌ها، هر که بر عهد خویش مانده، باید دعای شهادت بخواند تا به این مقام نائل شود.

به شوق وعده ادعونی استجب لکم ای دل  
بخوان برای اجابت، بخوان دعای شهادت  
دلا ز عهد الستی به جان خریده تو گویی  
قبیله تو به قالوا بلی بلی شهادت!  
(همان، ب: ۱۰۱)

درجه و مرتبه فقر و فناء فی الله در آن‌ها تا جایی است که پس از شهادت نیز، از پیکر بسیاری از رزمندگان چیزی به دست نمی‌آید. آن روز/ بگشوده بال و پر/ با سر به سوی وادی خون رفتی/ گفتم: «دیگر به خانه باز نمی‌گردم/ امروز من به پای خود رفتم/ فردا/ شاید مرا به شهر بیاورند/ بر روی دست‌ها-»/ اما/ حتی تو را به شهر نیاوردند/ گفتند: «چیزی از او به جای نمانده است/ جز راه ناتمام او» (همان: ۱۹). اما بروز و ظهور حالات و اکتساب مقامات در رزمندگان، در سایه راهنمایی‌ها و ارشادات پیر، مرشد و مراد آن‌ها که امام خمینی<sup>(ره)</sup> است، صورت پذیرفته است.

### ۲-۳. پیروی از راهنمایی‌ها و ارشادات پیر، مراد و مرشد

«برای سالکان راه حق نیز خطا و صواب مطرح است و یکی از اهم عوامل و اسباب و موازین تشخیص درست از نادرست پیر و مرشد است که سالک باید هر آن وی را از حالات و مراتب و مشاهدات خویش آگاه سازد و در تشخیص خطا و صواب و مبادی القانات مختلف، از وی باز جوید» (یثربی، ۱۳۷۰: ۵۳۳). رابطه میان رزمندگان و امام خمینی<sup>(ره)</sup> نیز، از این دست بوده است. امام خمینی<sup>(ره)</sup> با سمت فرماندهی کل قوا فرمانده اصلی جنگ محسوب می‌شدند؛ اما چنان‌که از جنگ

سروده‌های شاعران دفاع مقدس برمی آید، نگاه رزمندگان به ایشان بسیار فراتر از فرماندهی مافوق بوده است و رزمندگان، ایشان را همانند پیر، مراد و مرشد خود می دانسته‌اند.

«هوادر توام مولای تمامی عاشقان زمین / ای پیر در قلوب ما جاری / «متبرک است نام تو» / هر روز صدای گویای پدرگونه‌ات / که گواه یکتایی خداست / تمامی وجودمان را تسخیر می کند. / ای بشارت‌دهنده / به برادری و سلامت ...» (لجمیری، ۱۳۶۱: ۵). گاهی از آن هم فراتر رفته و از امام خمینی (ره) با عنوان «قطب» که والاترین مرتبه زعامت در میان اهل عرفان و تصوف است، یاد می شود. عناوینی مانند «پیر جماران» و «پیر شهیدان بهمن»، در سروده‌های مدحی و ستایشی شاعران نیز، مجاز از ایشان است.

مردی که طلایه دار مردان خداست  
قطبی که مدار چشم او قبله نماست  
از طایفه نور نوروردان خداست  
قلبش گل آفتاب گردان خداست  
(امین پور، ۱۳۶۳، الف: ۲۳)

زد پیر صلا که زود برخیز و بیا  
برخیز و بیا که وقت اینک تنگ است  
(بقالان، ۱۳۶۶: ۲)

هرگز سخن از یاس نگوییم از آنک  
ما راهرو پیر جماران هستیم  
(ساک، ۱۳۶۶: ۲)

چه زیباست مردن به درگاه عشق  
ز پیر شهیدان بهمن پیرس  
(فرهادی بابادی، ۱۳۸۳: ۴۹)

## ۲-۴. کاربرد اصطلاحات، تعابیر و رمزگان عرفانی در شعر

کاربرد اصطلاحات، تعابیر و رمزگان عرفانی مانند وحدت وجود، تجلی - جلوه حق، خوداتهامی و ملامتی‌گری - ملامت نفس، معراج و عروج، رقص و سماع، خلسه، پیاله، جنون، سبو، جدال عشق و عقل، عقل سرخ، شهاب - شیخ شهاب‌الدین سهروردی، شیخ اشراق، گلشن راز، باده، ساغر، انا الحق، منصور و ... در شعر جنگ بر غنای وجه عرفانی ادبیات جنگ افزوده است. افزون بر آن، حالات و مقامات عرفانی رزمندگان را بیش از پیش نشان می دهد.

با علم به وحدت وجود ابدی  
منصور صفت به پای دار آمده‌ایم  
(بقالان، ۱۳۶۶: ۲)

غیرت آفتاب، یعنی تو  
جلوه ماهتاب، یعنی تو  
(بهداروند، ۱۳۷۹: ۶۲)

ای قافله نور که ره پوی بهشتید  
من همسفر راه شما بودم و افسوس  
بر سدره نشینان برسانید سلامم  
آن یک قدم سرخ نگردید به کامم ...  
(محمدیان به نقل از کاظمی، ۱۳۹۷: ۴۲۶)

«از کجای این سروش جاودانه سخن بگویم / ... کجا سراغ دارید / مردی در گاه رفتن عروج عشق / تبسم پرشکوهش / لرزه بر اندام دشمن انداخته باشد. / ... آری / چنین هست، حکایت پر حماسه خونین شهر.» (باران پور به نقل از نجف‌زاده، ۱۳۷۲: ۸۳). «گه می‌توان از تیر به اردیبهشت رفت! / باری عروج تند شهادت / این است!» (امین پور، ۱۳۶۳، ب: ۵۷).

سرخوشانی که در سماعی سرخ	پای کوبان و دست افشانند (همان: ۱۱۵)
ای خوشا ز خود رفتن مست خلسه‌ای خونین	سرخوش از سماعی سرخ، عارفانه رقصیدن (همان: ۱۰۵)
به یک پیاله چه دارد جنون ما رنگی	بگو که حرف سبوها در این میان باشد (شیدای دزفولی، ۱۳۶۶: ۲)
قومی از زخم و خون نسل در نسل	از تبار جنون پشت در پشت (امین پور، ۱۳۷۲: ۱۵۳)
در وصف تو واژه واژگون می‌باید	در عشق تو عقل کو؟ جنون می‌باید (امین پور، ۱۳۶۳، الف: ۳۶)
تو عقل سرخ شهابی، تو فصل سبز نیازی	تو شرح گلشن رازی، اگر درست بگویم (همان، ب: ۹۳)
ز خون عاشقان رنگین شد آفاق شب کافر فرو شد در سیاهی	درخشان شد رواق قیرگون طاق به عقل سرخ سرزد شیخ اشراق (همان، الف: ۱۰۱)
سر خوش از باده نورانی توحید شویم	سنگ تگزیر به جام هوس جم بزیم (بهداروند، ۱۳۶۲: ۴۷)
چشم من ساغری پر از خون است چون شهیدی به خون خود غلتان	خوش به حال چه باده‌ای دارم دل در خون فتاده‌ای دارم (همان، ۱۳۷۵: ۵۹)
مرا بردار کردن کس نیارست	انالحق گوی خویش و دار خویشم (میرشکاک، ۱۳۶۳: ۱۲۱)
در سرب دار بس منصور داری غرق خون	زین سبب منصور خونین آستان خوانده‌اند (بقالان، ۱۳۶۶: ۲)

### ۳. نتیجه

جنگ‌ها، حوادثی سهمگین، خشن، بی‌رحم، مهلک و مخرب‌اند. ذاتی خون‌ریز، ویران‌ساز و نابودگر دارند. در شرایطی پر از هیاهو پدید می‌آیند و بر این هیاهو می‌افزایند. شعر جنگ، اگر تنها و فقط شعر جنگ باشد، ربط چندانی به عرفان و آموزه‌های عرفانی پیدا نمی‌کند؛ عرفان و آموزه‌های عرفانی هم با ذات خشن و بی‌رحم جنگ، تناسب چندانی ندارد. بروز و ظهور هر یک از آن‌ها به روحیه‌ای خاص - و نیز متفاوت - مربوط می‌شود، چنان‌که عرفان با خلق و خوبی نرم و آرام و جنگ با رفتاری خشن و ستهنده، تناسب بیشتری دارند؛ اما در شعر دفاع مقدس، میان دو حوزه عرفان و جنگ - به رغم تفاوت‌هایشان - پیوندی خجسته و سودمند شکل می‌گیرد که در سرنوشت جنگ نقش مهمی دارد. بررسی‌ها نشان می‌دهد که شاعران دفاع مقدس در جنگ سروده‌های خود با بیان حالات و مقامات رزمندگان، شهدا، آزادگان، مفقودین، مجروحین و ایثارگران و همچنین با بیان درجه و مرتبه رزمندگان در طی کردن هفت وادی سیر و سلوک، رزمندگان را در هیئت سالکان و عارفان قرار می‌دهند. عارفان و سالکانی که حالات و مقامات و طی طریق آن‌ها با اسلاف پیشین خود البته تفاوت‌های اندکی هم دارد. چنان‌که ظرافت‌هایی چون زود بازده بودن، فشرده‌گی و پویایی از جمله ویژگی‌های عرفان آن‌هاست. بر اساس یافته‌های این نوشتار در شعر شاعران (دفاع مقدس) افزون بر جنبه‌های سیاسی - اجتماعی و انقلابی، اشعاری با محتوای عرفانی هم دیده می‌شود و شاعران جنگ، پیوسته از رزمندگان عارف و عرفانی رزمنده سخن می‌گویند. همچنین در آثار آن‌ها کاربرست اصطلاحات، تعبیر و رمزگان عرفانی در شعر جنگ بسامد قابل توجهی دارد. بر این اساس، شعر دفاع مقدس نشان‌دهنده حضور آشکار تصوف و عرفان در شرایطی است که دست‌کم در ظاهر تناسب چندانی با عرفان و تصوف ندارد، باین‌حال، عرفان شکل گرفته امری حاشیه‌ای نبوده که در متن جنگ و شعر دفاع مقدس حضوری پررنگ و اثرگذار داشته است.

### فهرست منابع

#### کتاب‌ها

۱. اکبری مزدآبادی، علی. (۱۳۹۱). **کتاب آهنگران**، (خاطرات و نوحه‌های حاج صادق آهنگران). تهران: نشر یازهرا (س).
۲. امین‌پور، قیصر. (۱۳۶۳، الف). **در کوچه آفتاب**، چاپ نخست. تهران: حوزه هنری.
۳. امین‌پور، قیصر. (۱۳۶۳، ب). **تنفس صبح**، چاپ نخست، تهران: حوزه هنری.
۴. امین‌پور، قیصر. (۱۳۷۲). **آینه‌های ناگهان**، چاپ نخست، تهران: افق.
۵. امین‌پور، قیصر. (۱۳۸۰). **گل‌ها همه آفتابگرداند**، چاپ نخست، تهران: مروارید.
۶. امین‌پور، قیصر. (۱۳۸۶). **دستور زبان عشق**، چاپ نخست، تهران: مروارید.

۷. انصاری، خواجه عبدالله. (۱۳۵۴). **مقامات معنوی** (ترجمه و تفسیر منازل السائرین)، به قلم محسن بینا، چاپ دوم.
۸. انصاری، خواجه عبدالله. (۱۳۷۲). **مجموعه رسائل فارسی**، به تصحیح و مقابله سه نسخه و با مقدمه: محمد سرور مولایی، چاپ اول، تهران: انتشارات توس.
۹. برمکی، رحمت‌اله. (۱۳۸۷). **سطرهای پایانی به مقدمه حمله می‌کنند**، رشت: فرهنگ ایلیا.
۱۰. بقلی شیرازی، روزبهان. (۱۳۷۴). **شرح شطحیات، تصحیح و مقدمه هانری کربن**، چاپ سوم، تهران: کتابخانه طهوری.
۱۱. بهداروند، اکبر. (۱۳۶۲). **مزامیر کال**، تهران: رواق.
۱۲. بهداروند، اکبر. (۱۳۶۹). **ترانه‌های آب**، تهران: برگ.
۱۳. بهداروند، اکبر. (۱۳۷۹). **گزیده ادبیات معاصر**، تهران: کتاب نیستان.
۱۴. بیگی حبیب‌آبادی، پرویز. (۱۳۸۶). **حماسه‌های همیشه**، ۳ ج. چاپ دوم، تهران: انتشارات فرهنگ گستر.
۱۵. جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۷۲). **تحریر تمهیدالقواعد**، تهران: انتشارات الزهرا.
۱۶. ذوالقدری (میرصادقی)، میمنت. (۱۳۷۶). **واژه‌نامه هنر شاعری**، تهران: کتاب ممتاز.
۱۷. زمانی اصل، مجید. (۱۳۷۷). **مزامیر پیاده‌رو**، اهواز: مؤسسه فرهنگی انتشارات آیات.
۱۸. زمانی اصل، مجید. (۱۳۸۷). **من از عشیره سوسن‌هایم**، تهران: نشر تکا.
۱۹. سجادی، سید جعفر. (۱۳۸۳). **فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی**، چاپ هفتم، تهران: طهوری.
۲۰. سراج طوسی، ابونصر. (۱۳۸۲). **اللمع فی التصوف، تصحیح و تحشیه رینولد آلن نیکلسون**، ترجمه: دکتر مهدی محبتی، تهران: انتشارات اساطیر.
۲۱. سعیدی‌راد، عبدالرحیم. (۱۳۸۷). **ساعت به وقت دل‌تنگی**، (گزیده اشعار). تهران: نشر تکا.

۲۲. سعیدی، گل بابا. (۱۳۹۲)، فرهنگ جامع اصطلاحات عرفانی با تکیه بر آثار ابن عربی، تهران: انتشارات زوار.
۲۳. سهروردی، شیخ شهاب‌الدین. (۱۳۷۴). **عوارف المعارف**، مترجم: ابومنصور بن عبدالمؤمن اصفهانی، به اهتمام: قاسم انصاری، چاپ دوم، شرکت تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۲۴. صفارزاده، محمود. (۱۳۹۶). **سفر اول پیدایش**، اهواز: نشر الیما.
۲۵. عطار نیشابوری، فریدالدین محمد. (۱۳۷۸). **منطق‌الطیر**، به اهتمام و تصحیح: سید صادق گوهرین، چاپ ۱۴، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۲۶. غزالی، ابوحامد محمد. (۱۳۷۷). **احیاء علوم‌الدین** (ربع چهارم)، ترجمه: مؤیدالدین محمد خوارزمی، به کوشش حسین خدیو‌جم، چاپ دوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۲۷. قشیری، ابوالقاسم عبدالکریم. (۱۳۸۳). **ترجمه رساله قشیری**، به تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، ترجمه: حسن بن احمد عثمانی، چاپ هشتم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۲۸. کاشانی، عزالدین محمود بن علی. (۱۳۸۱). **مصباح‌الهدایه**، با تصحیح و مقدمه و تعلیقات: استاد جلال‌الدین همایی، چاپ ششم، تهران: نشر هما.
۲۹. کاظمی، داودرضا. (۱۳۹۷). **جریان‌شناسی شعر جنگ**، تهران: انتشارات سوره مهر.
۳۰. گوهرین، سید صادق. (۱۳۸۸). **شرح اصطلاحات تصوف** (دوره ۱۰ جلدی)، چاپ اول، تهران: انتشارات زوار.
۳۱. مستملی بخاری، اسماعیل بن محمد. (۱۳۸۷). **شرح التعرف لمذهب التصوف**، ج ۳، تصحیح و تحشیه: محمد روشن، چاپ سوم، تهران: نشر اساطیر.
۳۲. ملاصدرا، صدرالدین محمد شیرازی. (۱۹۸۱). **الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة**، چاپ سوم، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۳۳. مهرآذین، حسین. (۱۳۸۵). **هستی همیشه**، شهرکرد: انتشارات مرید.
۳۴. میرشکاک، یوسفعلی. (۱۳۶۳). **قلندران خلیج**، تهران: انتشارات بین‌الملل.

۳۵. میرشکاک، یوسفعلی. (۱۳۶۸). **از چشم اژدها**، تهران: انتشارات مرکز فرهنگی و هنری اقبال.
۳۶. میرشکاک، یوسفعلی. (۱۳۶۸). **ماه و کتان**، تهران: انتشارات برگ.
۳۷. میرشکاک، یوسفعلی. (۱۳۶۹). **از زبان یک یاغ**، تهران: انتشارات برگ.
۳۸. نجاتی، پروانه. (۱۳۸۹). **داغ و دغدغه**، شیراز: نوید شیراز.
۳۹. نجف‌زاده بارفروش، محمدباقر. (۱۳۷۲). **فرهنگ شاعران جنگ و مقاومت**، تهران: کیهان.
۴۰. نوربخش، جواد. (۱۳۷۸). **فرهنگ نوربخش** (اصطلاحات تصوف / ج ۵)، چاپ دوم، انتشارات یلدا قلم.
۴۱. هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان. (۱۳۸۴). **کشف المحجوب**، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: محمود عابدی، تهران: سروش.
۴۲. یربی، سید یحیی. (۱۳۷۰). **فلسفه عرفان** (تحلیلی از اصول و مبانی و مسائل عرفان). قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.

#### مقالات

۴۳. بقالان، محمد. (۱۳۶۶). **ای دژ مستحکم، روزنامه اطلاعات** (ویژه خوزستان). ۲۴ خرداد. شماره ۱۸۱۹۶.
۴۴. بقالان، محمد. (۱۳۶۶). **رباعیات جنگ. روزنامه اطلاعات**، ۲۲ آذر، ش ۱۸۳۴۵، ص ۲.
۴۵. بقالان، محمد. (۱۳۶۶). **روزنامه اطلاعات**، ۲۰ دی. شماره ۴ ص ۲.
۴۶. حسینی، سید حسین. (۱۳۸۷). **پیوند عشق و عرفان با ادبیات پایداری**، نامه پایداری. دکتر احمد امیری خراسانی. تهران: بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس، صص ۱۵۴-۱۳۵.
۴۷. ساکی، بهمن. (۱۳۶۶). **روزنامه اطلاعات، فرهنگ و ادبیات خوزستان**. ۱۵ آذر. شماره ۱۸۳۳۹، ص ۲.
۴۸. شیدای دزفولی، محمد. (۱۳۶۶). **روزنامه اطلاعات، حدیث تکسواران**، ۲۰ اردیبهشت. شماره ۱۸۱۶۷، ص ۲.



۴۹. شیدای دزفولی، محمد. (۱۳۶۷). روزنامه اطلاعات، **بعد از غدیر** ۱۳ آذر. شماره؟ ص ۷.

۵۰. شیدای دزفولی، محمد. (۱۳۶۶). روزنامه اطلاعات، **رباعیات جنگ**، ۲۲ آذر. ش ۱۸۳۴۵، ص ۲.

۵۱. طباطبایی، سید عباس. (۱۳۶۶). روزنامه اطلاعات، «ویژه خوزستان»، **حدیث تکسواران**، ۲۰ اردیبهشت. ش ۱۸۱۶۷، ص ۲.

۵۲. علیزاده، سعید. (۱۳۶۶). روزنامه اطلاعات، **فرهنگ و ادبیات خوزستان**، ۱۵ آذر. شماره ۱۸۳۳۹، ص ۲.

۵۳. لجمیری، عبدل. (۱۳۶۱). نشریه انفال. **پیام مناطق نفت خیز**، شرکت ملی نفت ایران، اول تیر. شماره ۵۴.

۵۴. یاحسن. علیرضا. (۱۳۶۰). شهید حق، مجله سروش. ۷ آذر. سال سوم، شماره ۱۲۳، ص ۸۰.